

نامه رفیق مجاهد مجتبی طالقانی به پدرش، مبارز راستین

آیت اله سید محمود طالقانی

موضوع

این نامه را از این رو که حاوی برخی مطالب توضیحی است که میتواند گوشه‌هایی از تحول عظیم ایدئولوژیک سازمان را منعکس نماید در سطح عموم منتشر میکنیم. بدیهی است آنچه در این نامه آمده است استنباطات خود رفیق از کار درون تشکیلاتی - از مبارزه ایدئولوژیک و از تحولات ایدئولوژیک سازمان است و طبعاً تنها میتواند بهیچان آموزش و پرارتیک سازمانی این رفیق، منعکس کنند. نقطه نظرات و تحولات سازمان باشد. بنابراین نقطه نظرات مطروحه در این نامه را باید بعنوان استنباط و برخورد یکی از اعضا سازمان - کماالبته خود ملهم از مجموع جریان آموزشی درون تشکیلاتی است - با تحولات و نقطه نظرات سازمان دانست.

سازمان مجاهدین خلق ایران

اردیبهشت ماه ۵۵

۳۳

پدر عزیز!

امید و ام که خوب و سالم باشید .

حدود دو سال است که با هم تماس نداشته‌ایم و طبیعتاً چندان از وضع یکدیگر خبری نداریم . البته من سعی داشتم که از وضع شما حتی المقدور اطلاعاتی بدست بیاورم ولی این موارد به علت مشکلات مختلف زیاد نبوده ، از طرف دیگر شما هم حتماً در این مورد که بالاخره کار من به کجا رسیده و در چه شرایطی بسر میبرم ابهامات زیادی دارید . در اینجا لازمست یا آوری کم که روشن کردن این ابهامات برای شما بهیچوجه از دیدگاه فرزندی نیست که میخواهد بزودن نگرانیهای احتمالی پدرش از وضع خود بپردازد بلکه تنها و تنها سعی من اینست که ذهن آموزگار و همزمی را که مدت‌ها بایکدیگر در یک سنگر علیه امپریالیسم و ارتجاع مبارزه کرده‌ایم ، نسبت به پروسه حرکت و وضع مبارزاتی‌ام روشن کنم تا بدین وسیله در حد خود بتوانم در روشن نمودن اوضاع و شرایط مبارزه رهائی بخش خلقمان برای شما ، سهم بسیار کوچکی داشته باشم .

مسئله در این باره نمیتوانم وارد جزئیات شوم ولی بطور کلی باید بگویم که پس از مدتی که از شما جدا شدم زندگی نوین خود را در سازمان آغاز کردم و با حقائق جدیدی که قبلاً برایم ناشناخته و غیر قابل لمس بود آشنا شدم . خانواده جدیدی که در آن وارد شده‌ام (البته اگر بتوان چنین تشبیهی را در مورد سازمان قائل شد) تفاوت کیفی عظیمی با خانواده گذشته ما دارد دیگر در اینجا اثری از آن نحوه زندگی ، آن اشخاص ، آن افراد خانواده آن رفت و آمد غا ، جلسات بی فایده و از همه مهمتر آن سرگجه عمومی و آنطور فکرواندیشه و جهان بینی خبری نیست بلکه به جای آن رفاقت انقلابی و خود سازی فکری و عملی و شرکت فعال در حل مسائل جنبش برای شعله و روشن ساختن هر چه بیشتر مبارزه مسلحانه توده ها و جنگ خلق مطرح است . برعکس آن محیط و شرایطی که بهر صورت سعی داشت مقاومت افراد را در مقابل وابسته شدن و احاد اقل آلت بی اراد شدن و در خدمت طبقه مسلط قرار گرفتن تعدیل و یا لا اقل جلوی فعال شدن آنرا بگیرد ، در اینجا تمام نیروها در جهت برخورد فعال با

مسائل فکری و عملی روز جنبش و چسبیدن و اعتماد به تمام آن وسائل و ابزاری که مستقیماً در خدمت این هدف قرار دارد متمرکز شده است .

از چندی قبل مترصد بودم نامه‌ای برای شما بنویسم ولی بدلائلی خصوصاً بواسطه گرفتاریهای زیادی که دارم این کار عملی نشد تا اینکه چنین فرصتی بدست آمد بواسطه تحولات جدیدی که در اوضاع جنبش پیش آمده ضرورت نوشتن چنین نامه‌ای را بیشتر تأکید مینمود .

جریاناتی که در سازمان پیش آمد معنی تحولات ایدئولوژیک ما با زتاب وسیعی در جامعه داشته که حتماً شما هم در جریان آن بود ماید . شاید این خبر برای شما غیر مترقبه و تعجب آور بوده و احتمالاً برای شما سئوالات و ابهاماتی بوجود آورده باشد در این نامه سعی میکنم تا آنجا که میتوانم و شرائط اجازه میدهد بعضی از این ابهامات را روشن کنم . در گذشته من و شما مدت زیادی از نزدیک با هم برخورد داشته و در نتیجه تاحدی به نقطه نظرهای آن زمان یکدیگر آشنائی داریم ، لذا برای اینکه وضع خودم و مسیری را که طی کرده‌ام روشن کنم ، لازمست اشاره‌ای به گذشته کرده و بدین ترتیب مراحل مختلف این حرکت را بطور مختصر مطرح کنم . البته قصد من در اینجا تحلیل این جریانات نیست بلکه به صورت کلی نشان دادن جهت و مسیر این حرکت در من بوده است . بدیهی است که ما مردمان میخواستیم مبارزه کنیم و هر کدام در رابطه با موضع و بینشی که نسبت به جامعه و جهان و مبارزه داشتیم سعی میکردیم از تمام وسائل و امکاناتی که در خدمت این مبارزه بوده و ما را به هدف میرساند استفاده کنیم .

از موقعی که در خانواده خود را شناختم به علت تهاجم همه جانبه رژیم علیه ما ، خود به خود رژیم را دشمن اصلی و خونی خود میدیدم و از همان زمان مبارزه را در اشکال مختلف آن شروع کردم . ابتدا این مبارزه به علت اینکه در محیطی مذهبی مثل مدرسه علوی قرار داشته و در قالب مذهب انجام میشد . یعنی در آن زمان من حقیقتاً "باین مذهب مبارز" ، مذهبی که قیامهای تودمائی تحت لوای آن صورت گرفته بود ، مذهبی که با ملحدین و انقلابیونی چون محمد ، علی و حسین بن علی مشخص میشد شدیداً معتقد

بودم و در حقیقت من باین مذهب بعنوان انعکاس خواستهای زحمتکشان و رنجبران در مقابل زورگویان و استثمارگران مینگریستم باین ترتیب به مذهب در محدوده دفاعیات مجاهدین، شناخت و "راه انبیا" اعتقاد داشتم و طبعاً به حواشی و جزئیات آن بها نمیدادم خصوصاً که در محیط "علوی" برخورد قشری آنها با مذهب خود بخود باعث دور شدن من از این سری اعمال و عبادات که چندان به کار من نمیخورد میشد. همینطور تبلیغات شدید ضد کمونیستی آنها وقتی باترویج این مسائل قشری هم جهت میشد مسلماً تاثیر وارونهای روی من میگذاشت در حالیکه همچنان به عناصر مبارزه جوی اسلام پای بند و معتقد بودم، خصوصاً وقتی مسائل ظاهراً جدیدی از اسلام به وسیله شرعیت و امثال او مطرح میشد (یعنی ادامه همان تلاشی که سالها به وسیله مهندس بازرگان انجام شده بود) بلافاصله به سوی آن کشیده میشدم ولی بعد از هیجانات اولیه‌ای که در برخورد با این قبیل مسائل جدید معمولاً به آدم دست میدهد چون دیدم این نیز نمیتواند واقعاً به من راهی نشان دهد و مسائل مبارزه را روشن کند و در نتیجه نمیتواند دردی را دوا کند، آن ذوق و اشتیاق اولیه از بین رفت. البته خیلی از کمانی که مانند من تحت تاثیر چنین جریانی قرار گرفته بودند تا مدت‌ها در همان زیرزمین حسینیّه ارشاد باقی مانده و بفعالیت پرداختند. در آن زمان نمیتوانستم واقعاً بفهمم این قبیل اشخاص که ظاهراً شرائطی مانند من داشتند چرا مبارزه‌شان را در این قبیل فعالیت‌ها میدیدند ولی "من" و "بسیاری نظیر من" حتی نمیتوانستیم این کارها را بعنوان مبارزه حقیقی قبول کنیم.

به این ترتیب بود که من توانستم با چهره‌های مختلفی از مذهب از نزدیک برخورد کرده و تاحدی که میتوانستم آنها را بشناسم در حالیکه هنوز به دست آوردن عملی‌ای کوه گره گشای حقیقی شیوه‌های مختلف مبارزه باشد نرسیده بودم. معگام با این جریانات بسته گریخته با مارکسیسم آشنا میشدم. البته در اینجا منظورم از آشناسدن این نیست کسه میتوانستم مفاهیم عمیق آنرا شناخته و یا حتی با این مفاهیم برخورد کنم، بلکه تنها با کلیاتی از آن بطور سطحی روبرو شدم. مهمترین نتیجه این آشنائی مقدماتی این بود که

آن خوف و هراسی که از تمام جهات نسبت به مارکسیسم به من تلقین شده بود نه تنها از بین رفت بلکه حتی به سمت آن گرایشاتی نیز پیدا کردم. در این شرایط آغاز جنبش مسلحانه و ظهور سازمان باعث بوجود آمدن نقطه عطفی در جریان فکری افرادی مانند من میشد. پیدایش سازمان با آن ایدئولوژی خاص، طبیعتاً مراسوی خود میکشاند زیرا این ایدئولوژی هم قسمتهائی از مارکسیسم و هم مذهب انقلابی را تماماً ترویج میکرد و این کاملاً برای من ایده آل بود. لذا این ایدئولوژی بلافاصله برای من بصورت اصلی قبول شده درآمد. مخصوصاً وقتی میدیدم که انقلابیونی با عمل انقلابی خود صداقت و پایبندی نشان رابه این اصول ثابت کرده اند و در عین حال توانستند این تناقض را بصورتی حل کنند بر موضع خودم استوارتر شده و اطمینان بیشتری پیدا میکردم و لذا اگر تناقض و تضادی هم میدیدم که برایم لاینحل بود آنرا به گردن کم اطلاعی خودم از مارکسیسم و اسلام میبندیدم و در نتیجه از کار آنها خیلی با احتیاط رد میشدم. بطور مثال نظرات من در آن موقع راجع به اسلام و مارکسیسم این بود که مثلاً جامعه توحیدی بی طبقه (تا آنجا که حافظه ام قد میداند این اصطلاح اولین بار در دیدادگاههای رژیم از طرف رفقای قهرمان مجاهدان عنوان شد) تعمیم همان جامعه کمونیستی است و یا اگر قبول دارم مذهب روناست پس هرگاه زیر بنا تغییر یابد این رونا هم تغییر خواهد کرد حال اگر اسلام در خدمت آن زیربنای جدید بود خوب نه تنها به حیات خود ادامه میدهد بلکه ارتقاء نیز پیدا میکند. (من معتقد بودم که اسلام با داشتن عناصر مبارزه جو علیه استثمارگران و حمایتش از حکومت مستضعفین خود بخود در خدمت آن قرار خواهد گرفت) و اگر در خدمت آن نبود و یا حتی موافقی بر سر راه آن ایجاد میکرد خود بخود از بین خواهد رفت. البته این قیاس استدلالها بیشتر در مقابل مارکسیستهای بود که خطشان را مشخص میکردند و...

اینها بطور کلی برخورد "نسیخ بسوزنه کباب" من با این دو جریان بود به این ترتیب بقول محروف سرنخ گذشته بدست آمد زیرا در آن موقعیت این مخلوط دو گانه در رابطه با ایدئولوژی های متداولی که در محیطی که من قرار داشتم جریان داشت تنها ایدئولوژی ای بود که میتوانست گرایشات و خواسته ها و مبارزه آن روز مرا توجیه کند. بنابراین

در آن شرایط بهیچوجه نمیتوانست تناقض آنرا بینم بلکه تنها میخواستم این ایدئولوژی را با حفظ همین شکلش عمیقتر درک کنم.

در اینجا لازم است که نتایج و دست آورد های این ایدئولوژی و برخورد سطحی خاص من را با این مسائل، بطور مختصر بررسی کنیم. مسلم است که کسی که با ایدئولوژی که از ارکان اساسی یک مبارزه، دراز مدت توده ایست اینطور برخورد کند در مورد مسائل مهم دیگر نیز برخوردی بهتر از این نخواهد داشت. البته خود این ایدئولوژی هم چیزی نبوده که دفعتاً ایجاد شده و یا بوسیله کسی القاء و تلقین شده باشد بلکه عمدتاً ناشی از موضوع طبقاتی دوگانه و مردود من بود. زیرا این افکار هم مانند هر اندیشه و فکر دیگری تنها در رابطه با محیط و شرائط زندگی من بود که میتوانست ظهور پیدا کنند. مثلاً در اینجا اشاره ای میکنم باینکه این ایدئولوژی در رابطه با مسائل جامعه و مبارزه بجهت شکلی جلوه پیدا میکرد.

در ابتدا دیدم نسبت بمبارزه بیشتر در چهار چوب مبارزه روشنفکران دور میزد و بتوده نیز تنها به این خاطر که یگانه نیرویست که میتواند به این آمل، آرزوها و خواسته های روشنفکرانه تحقق بخشد مینگرستم و فکر میکردم که درست است این مبارزه بخاطر توده ها است ولی اگر تا به آخر به وسیله روشنفکران "صدیق" (؟) رهبری نشود به جایی نخواهد رسید و به این ترتیب مهمترین رکن مبارزه یعنی نیروی عظیم توده ها را نمیتوانستم درک کنم. همچنین از مبارزه، دراز مدت نیز درک کاملاً ناقصی داشتم و کلاً تمام اینها به این جامیانجامید که اگر یک گروه روشنفکری درست سازماندهی شود و بتواند خود را تا مدتی حفظ کند خواهد توانست توده را رهبری کرده و رژیم را به زانو درآورد. در همان زمان در رابطه با فعالیت های محدود و مبارزاتی خود و جریانات مبارزاتی جامعه بتدریج بطلان این نظر برایم روشن شده و همراه با آن دیگر ایدئولوژی اولیه هم به آن صورت، کاربری خود را بتدریج از دست میداد و مجبور میشد برای اینکه بتواند به مبارزه، خود در نتیجه حیاتش ادامه دهد روز بروز رادیکالتر شده و در نتیجه برای نزدیک شدن بمنافع توده ها بگوشد. حاصل کلی این شکستها و پیچیده شدن مسائل جنبش گرایشات مارکسیستی را هر چه

بیشتر در این ایدئولوژی وارد میکرد. ولی چون درمن هنوز زمینه لازم برای از بین رفتن این موانع آماده نشده بود یعنی هنوز ریشه‌های وابستگی‌های طبقاتی از بین نرفته بود با وجود این تعدیلات قسمت عمده‌ای از افکار و ایدئولوژی‌های طبقات متوسط را حفظ میکردم. بطور مثال حتی بعد از این تعدیلات نیز تصویری که من از زندگی چریکی داشتم تصویری ذهنی و غیر واقعی بود. من فکر میکردم که چریک‌ها دارای نیروی فوق انسانی هستند. آنها گروهی برگزیده هستند که این خصلت‌ها را ذاتشان است، تنها بعد ها بود که متوجه شدم این تصور ناشی از همان فردگرایی خرد بورژوازی است که همه تحولات و تغییرات را از ریشه نقش فرد میبیند. این پینش قهرمان پرستانه باعث شده بود که حتی عده‌ای از ستایندگان با استفاده از همین بهانه، بی عملی خود را توجیه کرده و خیلی ساده میگفتند: "اینکار تنها از عهد قهرمانان ساخته است و ما هم قهرمان نیستیم". با این مقدمات بود که سازمان پیوستم. دیگر محیط تغییر کرده و قسمتی از وابستگی‌ها خود بخود بریده شده بود و برخورد صادقانه ایجاد میکرد، که تمام نیروها برای حل مسائل جنبش و همچنین حل نقائص ایدئولوژیک برای اینکه قادر باشیم به آن هدف برسیم بسیج شود. لذا دیگر جایی برای مسامحه کاری و زیرسبیلی در کردن نبود. در گذشته به علت پائین بودن سطح عمل، این قبیل گذشتن از تناقضات و زیرسبیلی در کردن نه نمیتوانست تناقضات موجود در آن تفکر و ایدئولوژی را نمایان سازد. بنا بر این در چنان سطحی از عمل این تناقضات نمیتوانستند تا مادامیکه پراتیک بسطح وسیعتری نرسیده بزندگی مسالمت آمیز خود ادامه دهند ولی اکنون دیگر پراتیک بسطح وسیعتری رسیده بود. در سازمان بدوین حل این تناقضات و ابهامات دیگر نمیشد هیچ قدم صحیح و سالمی در جهت حل مسائل جنبش برداشت و در نتیجه دیگر نه برخورد غیر مسئولانه و گل و گشا و نه آن تفکری که اینگونه برخورد ها را توجیه مینمود هنگام ورود من به سازمان جریان مبارزه ایدئولوژیک سراسری در داخل سازمان شروع شده و در حال توسعه بود. این جریان مبارزه ایدئولوژیک برعکس شایعات فرصت طلبان، مبارزه‌ای بین مارکسیستها و مذهبیها نبود بلکه این ناشی از جهت گیری صحیحی بود که سازمان بسوی منافع زحمتکش‌ترین طبقات خلق نموده و در نتیجه میخواست

صادقانه نواقص را حل کند . بعلمت ظهور يك سرى نارسائيه‌ها و اشكالاتى كه در جريان پراتيك روز سازمان بروز كرد مباد اين بسيج سراسرى برخوردى بود با اين نارسائيه‌ها و خصلت‌هاى ناشى از وابستگي‌هاى گوناگون طبقاتى ، اين وابستگي‌ها با اينكه زمينه‌هاى از بين رفته بود ولى هنوز به صورتهائى گوناگون رسته‌هايش باقى بود . از جمله اين موج بى‌ايم رسيد و با خصلتهائى كه مانع ميشد تمام نيروها در خدمت جنبش درآيد يك مبارزه آشتى ناپذير و همه جانبه شروع گرديد . اين برخورد هاعمدتاً متمرکز بر خصلتهائى بود كه در جريان عمل بروز کرده بود و اين مبارزه باعث ميشد كه اين خصلتها و گرايشات من رويده و در درجه اول خودم بفهمم كه داراى آنها هستم و همگام با آن جريان آموزشى و برخورد صادقانه بود كه به من توان حل آنها را ميداد .

بنابراين هر كس كه صادقانه سعى ميكرد آنها را شناخته و تصحيح كند عملانشان ميداد كه حاضر است منافع خودش را فدائى منافع توده بكنند و برعكس كسانيكه سعى ميكردند از اين موج در برونند ، ماهيت حقيقى خود و انگيزه‌هايشان را بنمايش ميگذاشتند اين حركت دائماً اوج ميگرفت و بى‌مها بود هائى را كه مانع از توسعه آن ميشدند ، پشت سر ميگذاشت و با اين ترتيب بود كه غير از مسائل تشكيلاتى ، سياسى ، بطور كللى ايدئولوژى و خاصاً مذهب را نيز در بر گرفت ، يعنى چيزى كه تا بحال به صورت اصل ثابت ولايتغير قبول شده بود ، در حاليكه فى الواقع ديگر نقش گذشته‌اش را از دست داده بود و براى پيشتاز بعنوان يك ايدئولوژى، تبديل به عاملى اضافى و زائد شده بود و عملاً به انزوا افتاده بود ، ولى علت اصلى اين انزوا چه بود ؟ چه چيز بود كه باعث ميشد مذهب روز بروز نقشش كاهش يابد ؟

چيزى كه در اين شرايط مطرح بود ، اين بود كه چگونه مسائل جنبش را حل كنند ، موانع آنرا از بين برده و روز بروز توسعه‌اش يدهيم . وليكن مذهب بهيچوجه و واقعاً بهيچوجه نمیتوانست كوچكترين مشكل سياسى - استراتژيك و ايدئولوژيكى ما را حل كند بلكه بواسطه نقطه نظر هاى ايدئولوژيكي آن شد بد استنباطات ما را از پراتيك مبارزاتى خودمان ، از واقعياتى كه در جهان جاريست و از تاريخ مبارزات خلقها به انحراف ميكشاند . ما تصور

میکردیم اگر اقدار و طبقات مختلف مردم دست مبارزه میزنند به واسطه صرفاً اعتقاد ایشان یا ارادی که نسبت به پیشوایان مذهبی یعنی انقلابیون عذر اسلام، محمد، علی و حسین دارند مبارزه کشیده میشوند. شاید بگویند نه چنین اعتقادی نبوده و حتی مثالهای زیادی از آثار مجاهدین بیابوری که این مسئله را ظاهراً نقض کند ولی باید بگویم که حرف شما هم درست است و هم نادرست. درست از این جهت که مانعیتانستیم این واقعیات را منکر شویم که مبارزه همواره در طول تاریخ برد و باخت زحمتکشان پیشرفته است. علی بن ابیطالب در نامه اش به مالک اشتر توصیه میکند که:

"مالک بر طبقات زحمتکش اجتماع تکیه کن که طبقات بالا قابل اتکا نیستند و..."

این را قبول داشتیم و حتی تلاشهای زیادی میکردیم که بر طبقات زحمتکش تکیه کنیم، اما اتکا به توده های زحمتکش و مبارزه در جهت منافع آنها بدون مسلح شدن به ایدئولوژی ای که منافع آنان را تبیین کند امکان پذیر نیست هر چند که مآدمهای خوشنیت و خیر خواهی هم باشیم، هر چند که شعار حمایت از توده ها را هم بدیم و دلمان برای توده ها بسوزد و اشکمان خالصانه جاری شود بالاخره عمل اجتماعی ما، زندگی سیاسی ما، در راستای آن ایدئولوژی که توجیه کنند، منافع طبقاتی ماست سیر خواهند نمود.

مثالهای روشنی وجود دارد که خود شما هم آنها را میشناسید. سرنوشت سوسیالیسم ناصری و سوسیالیسم ملی الجزایری و نزدیکتر که بیائیم انجام کار مصلحین وطنی را میتوانید ببینید. اینها همگی در شمار طرفدار منافع توده ها بودند. علاوه بر اینها شما بطور ملموس در زندگی روزمرهتان ببینید که فلان آیت الهی که منافعش با سوز و آتش حاکم گره خورده جهاد را موکول به حضور "حضرت" میکند ولی فلان روحانی زحمتکش از جهاد مبارزه علیه امپریالیسم و دیکتاتوری را استنباط میکند در حالیکه هر دو ظاهرأ رو بسوی یک قبله می ایستند و هر دو دم از عدالت و ناس میزنند.

بنابراین مسئله اصلی، حل مشکلات جنبش و از بین بردن موانعی است که در مقابل آن قرار دارد و این چیز است که تنها با برخورد صادقانه با جهان و قوانین تحول جامعه و تاریخ و... بدست میآید یعنی همان چیزی که مارکسیسم کشف کرده است والا به

برخورد های عاطفی و وابستگی های تاریخی و سنتی به این تفکر و آن اندیشه نمیتوان حتی یک مسئله را حل کرد و قانون هم هیچ رابطه عاطفی و متافیزیکی سرش نمیشود (توجه کنید که این حرف به این معنی نیست که مذهب نمیتواند هیچ نقشی در مبارزه ضد امپریالیستی مردم ما داشته باشد، مذهب منافع اقشار وسیعی از طبقات متوسط خلق ما را توجیه میکند ولیکن در سطح ایدئولوژی پیشتاز است که هیچ کارآیی ندارد) و بسا عینکس هم تعارف و خرد های ندارد. بلکه تنها با این سمت گیری و ارتقا به سمت چنین ایدئولوژی است که میتوان با حربه ای برنده در مقابل سرمایه داری و امپریالیسم کسنونی که در بالاترین مرحله پیچیدگی و رشد خود قرار دارد مقاومت کرد. این را میخواهم بدانم که برآستی این کار با چه کوشش های طاقت فرسا و صادقانه ای انجام شده که فقط کسی میتواند آنرا درست درک کند که در جریان عملش قرار گرفته باشد و یا بگیرد.

باین ترتیب با تصفیه اندیشه ها از آلاش ها و ناخالصی های مختلف بود که وارد یک دوره تحول کیفی گردیدیم و تنهادر چنین محیطی بود که میتوانستیم بمسائل جدید و ثورهای نونی که بتواند جوابگوی جنبش ما باشد دست یابیم و این دست آورد ها تنها ناشی از جهت گیری صحیح و خط درست سازمان بوده است.

این بود مختصری از پروسه حرکت من و سازمان تا آنجا که من توانستم درک کنم، فقط میتوانم بگویم که دیگر چشم انداز بسیار روشنی در جلو خود می بینم. اصولاً دنیا برای من عوض شده و هر روز چیز جدید و مطلب نویی را می فهمم و احساس میکنم که زنده ام. حالا خوب میتوانید مشاهده کنید که تفاوت بین حال و گذشته تاچه حد بوده است.

گذشته از این مطالبی که در مورد شرایط خودم نوشتم همانطور که در ابتدای نامه آمد گاه و بیگاه سراغ شما را می گرفتیم و گریخته خبرهایی می رسید که همه آنها احکایت از مقاومت د ایران، شما میکرد و باد رنظر گرفتن شرایطی که شما در آن قرار دارید میدانم که واقعا این کار را میتوانم مشکل است در شرایطی که از کشورم خونخوار شاه سعی میکنند چهره های ملی و مبارز را با حیل و شگردهای گوناگون به سازش کشاند و یا منفعل سازد و در شرایطی که بعضی از مبارزین سابق یا شبه مبارزان کسنونی که عملاً رگد اب سازش با د ستگاه فرو رفته اند و می خوا-

هند شما را نیز د نبال خود بکشند و با حد اقل خنثی سازند؛ این مقاومت واقعا شورانگیز است. نمیخواهم زیاد تعریف و تمجید کنم ولی باید بگویم که تا بحال خیلی کار کرد ماید و واقعا نشنان دادید که فرزند کوه نشینان زحمتکش روستائید نه فرزند رخاله های تازه بد و ران رسیده.

آیا حقیقتاً فکر کرد ماید که چرا و چه عواملی علت اصلی پابرجائی و مقاومت شما بوده است ولی بقیه اینطور خنثی و یا حتی جذب شده اند؟ بنظر من این تنها کشش توده های شما بوده است، کششی که شما را به کلبه های محقر روستائیان طالقان، لواسان، زابل بافت و . . . میراند و شما را امید داشت تا با عبور از موانع متعدد دوباره با توده های مردم از نزدیک در تماس قرار گیرید. چقدر بجای بود این جمله، شما که بعد از بازگشت از بافت گفتید که "رژیم با این کار خود یک توفیق جبری برای تماس مستقیم و نزدیک من با روستائیان فقیر و مردم واقعی و زحمتکش فراهم کرد". همین نیرو بود که باعث شد خود را همگام با پیشروترین حرکت زمان به پیش رانید و متقابلاً بتوانید پایگاه توده های خود را حفظ و تقویت نمائید و همواره تنها این نیرو بوده که قهرمانانی چون کامیلو تورز و اسقف کاپوچی را وارد صفوف اول نبرد های آزادیبخش نموده است. اگر غیر از این بود بر شما هم همان میرفت که بر دیگران رفت. . . . ولی در اینجا سئوالی مطرح است با وجود این زمینها چرا عده های نتوانستند و یا نمیتوانند بحرکت رشد یابنده، خود در جهت درک هر چه بیشتر منافع توده ها، ادامه دهند؟ جواب روشن است. برای درک چنین مسائلی جهت گیری هر چه بیشتر توده های، شرکت در عمل انقلابی (عمل انقلابی به معنای وسیع آن) و تشدید و گسترش آن و بریدن از هرگونه وابستگی ضرورتی اجتناب ناپذیر است. بریدن از وابستگی های طبقاتی که نتیجه، مبارزه، مستمر در جهت منافع توده ها میباشد در مسیر خود تغییراتی را در تمام شئون فرد و گروه و سازمان بوجود میآورد که بسیاری از مطالب ظاهراً واقعی که یکروز در نشرش منطقی و کاملاً درست جلوه میکرد، دیگر غیر منطقی و یا ناقص جلوه میکنند. در طول رشد این مبارزه است که فرد یا سازمان مجبور میشوند بسیاری از قالبهای تنگ ایدئولوژی زوال یابنده را شکسته و از دیدگاه وسیعتری بجهان نگاه کنند. آیدگاههای که بدین آن بسیاری از حرکات و جریانات در نظر انسان غیر منطقی و

بنظر میآید . بقول یکی از رفقا که میگفت : "من در همان سالهای ۴۹-۴۸ یک — از استدلالام در رد ماتریالیزم دیالکتیک این بود که چرا یک کمونیست که هیچ منفعتی پس از مرگ در آن جهان ندارد حاضر است کشته شود ، آیا هیچ آدم عاقلی چنین کاری میکند ؟ و با این استدلال برای اسلام این برتری را قائل میشدم که منطقی تر و حتی ماتریالیستی تر است (ماتریالیستی طبیعتاً از دید آنروز ما) اما بتدریج فهمیدم که يك کمونیست — منافعش همان منافع والای خلق است . بنابراین مرگ در راه منافع خلق بیشترین منافع برای او محسوب میشود و این مسئله بهیچوجه در چهارچوب ایدئولوژیهای غیرولتسری قابل درك نیست ."

بنابراین آن زمینه ها تا زمانی که با علم خاص و رهائی بخش توده ها که تنها حربه آنها برای گشودن راهشان و رسیدن به آخرین سنگرهاست نیامیخته باشد جز يك احساس زودگذر چیز دیگری نخواهد بود و جز گنجی روزافزون ثمری نخواهد داد ، همانطور که در مورد من نیز به همین ترتیب بود و به همین دلیل قادر به درك و لمس مسائل اساسی جامعه نبودم . بالاینکه کم و بیش کوششهای در این زمینه میکردم ولی بعلت يك سری برخوردهای نادرست و عدم پیگیری نمیتوانستم شرائط درك آنها آماده کنم .

در اینجا شاید بتوانم گوشه ای از حرکت سازمان را در جهت منافع توده بیان کنم . میدانید که سازمان نیز مسیر ایدئولوژیک خود را حدوداً به همین طریق پیمود منتها به دلیل همان عوامل اصلی دائماً رادیکالیزه میشد تا اینکه بیک تحول کیفی عظیم یعنی تحول ایدئولوژیک سازمان و تصفیه آن از افکار و عناصر غیرعلمی منجر شد . در مقابل این برخورد صادقانه سازمان با گذشته خود و مسائلی که در پیش رو دارد يك عده عناصر مرتجع و فرصت طلب که مثلاً تا دیروز کتابهای سازمان را (کتابهایی که بارها و بارها چاپ شده بود) رد میکردند ، امروز همانها در رد بنیال کتابهای گذشته سازمان میگردند تا آنها را تکثیر و نشر کنند ! اینان بالجن پراکینها و اعمال دیگرشان علناً در مقابل مسائل موضع گیری کرده و در نتیجه عملاً در صف رژیم خونخوار قرار گرفته اند . وقتی آدم تنها همین يك نمونه یعنی عمل دیروز و امروزشان را ببیند و مقایسه میکند دقیقاً چهره منحوس و پیر

رای آنها برایش آشکار میشود . در اینجا لازمست جریانی را برای شما شرح بدهم . یکبار من بایکی از همین آقایان قبل از تحول ایدئولوژیک تماس گرفتم . این شخص وقتی در مقابل این سؤال من که " شما تا کون چه کاری برای جنبش کرد هاید ؟ قرار گرفت برای آنکه چهره، دورو و مزورانه و ماهیت اپورتونیستی خود ش را بپوشاند و ثابت کند که حامی جنبش است شروع کرد بزار زار گریه کردن تا با این اشکهای عملی خود ش را توجیه کند ! (بعداً در مورد امثال این آقایان توضیحات بیشتری خواهم داد) اینها خود میدانند که در جنبش برای آنها جایی نمانده، اینها کسانی هستند که با خون رفقای شهید مجاهد ما دکان باز کرده بودند و حالا چون دکانشان تخته شده دست بتلاش مذبحخانه زده اند . اینان برای اینکه کاملاً مأمیت ضد مردمی خود را نشان دهند دست به شایعه پراکی و دروغ پردازی زده اند و خواسته اند حتی از موقعیت شما بفع خود سوء استفاده کنند و از آب گل آلود ماهی بگیرند که مسلماً تا بحال در جریان اعمالشان بوده اید .

مسلماً این نواهای محضران ناشی از به خطر افتادن منافع آنان است ولی بعلمت ماهیت فرصت طلبانه شان دیر یا زود خفه خواهند شد ولی فقط در این بین ممکن است از هان یک عده آدمهای ساده و خوش باور را آشفته کنند و آنها را به انحراف بکشانند . در میان این نواهای جوراجور و دشمنانه وقتی شنیدم که شما چنان جوابی بیکی از همینها داده اید واقعاً خوشحال شدم و اطمینان پیدا کردم که صداقت در برخورد با حقایق چیزی فراتر از احساسات زود گذر و حتی شوکه مانند میباشد منتهی این صداقت نباید تنها یک برخورد زود گذر و آمیخته با عاطفه های از نوع دیگر باشد . باید پیگیر بود و برای رسیدن به حقیقت از همه چیز مایه گذاشت و چارچوبهای محدود را شکسته و بدون غرض و پیشداوری در زندگی مردم شرکت بیشتری نموده و متناسب با آن با سعی در پیدا کردن بینش علمی بدون در نظر گرفتن مصالح کوتاه مدت مان حقایق را که به آن رسید ه ایم بیان مردم ببریم . تنها چنین برخوردی را میتوان یک برخورد واقعا صادقانه نامید و بس .

مسئله ای که در اینجا لازمست خصوصاً با شما مطرح کنم در رابطه با مذهبیهای

انقلابی و صادقی است که فداکارانه مشغول مبارزه‌اند . اینها باید بدانند که سازمان با روشن کردن نقطه نظرهایش بهیچوجه دیوار جدا کنند های بین خود و این مبارزین و انقلابیون نکشیده بلکه برعکس با این کارو با مشخص کردن خطها زمینه مساعد تر و سالمتری برای همکاری بهم پیوسته و فعال در چهارچوب جبهه واحد توده‌های را فراهم آورده و بدین ترتیب نه تنها چنین دیواری کشیده نشده بلکه مصمم به از بین بردن تمام اشکالات و موانعی که در گذشته مانع همکاری بیشتر و نزدیکتر با این گروهها و افراد میشد ، گردیده است . جریانی که هم اکنون مادر درون آن قرار داریم ناشی از خواست این و یا آن شخص نبوده بلکه بازتاب تغییرات عمیقی است که در بدن جامعه ما روی داده و در حال توسعه است . بهمین خاطر بعلمت موقعیت تاریخش خواه و ناخواه تمام مقاومتها را شکسته و راه خود را باز خواهد کرد و لذا مقاومت این افراد و امثالهم تنها به منفرد شدن و له شدن خودشان خواهد انجامید و در زمان ماتنها کسانی که توانسته‌اند هم‌دوش با این جنبش خود را بکشانند قادر بوده‌اند پایگاه توده‌های شان را در میان مردم حفظ کنند و همانطور که می بینید این مسئله در مورد شما هم صادق است و پایگاه توده‌های کنونی شما صرفاً بعلمت همین هم‌دوشیتان بوده است . پس تا وقتی که همراه خلق هستید خلق هم با شماست و هر موقع جدا شود و یا حتی عقب بیفتید مردم هم از شما جدا خواهند شد . بنابراین همانطور که در گذشته تا حد توانائیتان در این راه همگام با جنبش پیش آمده و توانستید همراه با پیشروترین حرکت انقلابی جامعه حرکت کنید در شرائط کنونی نیز تا وقتی میتوانید ارزش انقلابی خودتان را حفظ و ارتقاء دهید که بتوانید خود را هر چه بیشتر در جهت منافع توده‌های زحمتکش قرار داده و یار در حرکت پیشرو و درک جریاناتی که در عمق جامعه ما صورت میگیرد مسیر اصلی خود را یافته و رسالت تاریخی خود را در رابطه با آن انجام دهید . ما علیرغم ضربه‌هایی که از رژیم خون آشام خوردیم امروز بیش از هر موقع دیگر بدستی را همان و صحت مسیری که در آن گام نهاده‌ایم ایمان قاطع داریم . فراموش نمیکنم که در ابتدای جنبش مسلحانه پس از ضرباتی که به سازمان خورد و پس از شهادت رفقای اولیه ، شدیداً ناراحت شده و نسبت به آینده جنبش دچار

نگرانی و اضطراباتی میشدیم اما بعد آ وقتی مشاهده کردم که صد هار فیک دیگر با عزمی راسختر از پیش بشکافتن راه خلق و روشن کردن آن پرداخته اند و وقتی بدست آورد های شورانگیز و غیر قابل تصویری که در این مدت جنبش مسلحانه و خصوصاً سازمان ما به آن دست یافته نظر می انداختم اطمینان پیدا میکردم که در حقیقت آن تلفات و ضربه ها در مقابل این نتایج گران بها اصلاً قابل قیاس نبوده اند .

افق جامعه ما نود پیروزیهای وسیع و چشمگیری را نشان میدهد . پس باید از برخورد های احساسی پرهیز کرده و هیچ واهمه ای به دل راه نداد زیرا بالاخره آینده از آن خلقها و پیروزی از آن توده هاست .

پدر ! در پایان این نامه آرزو میکنم که همچون تو استوار در مقابل دشمنان خلقها تا آخرین نفس بایستم و همواره مقاومت تو را سرمشق خود قرار دهم .
نمیدانم این نامه چه موقع بدست میرسد و اصلاح میرسد یا نه بهر صورت در صورت امکان باز هم برایت نامه خواهم فرستاد .

فرزند تو مجتبی

۱۲۹ اسفند سالگرد ملی شدن نفت

نقل از :

مجاهد شماره ۶ - نشریه ارگان خارج از کشور

سازمان مجاهدین خلق ایران

تکثیر توسط - عده‌ای از دانشجویان ایرانی طرفدار مشی
دموکراتیک سازمان مجاهدین خلق ایران در لندن